



با توجه به تغییراتی که در کتاب‌های درسی سال‌های اخیر وجود دارد، بر آن شدم که در این ضمیمه به این تغییرات (که البته اندک است) بپردازم تا کتاب برای تمام دانش‌آموزان همه پایه‌ها مناسب باشد.

پیش از بیان جزئیات این تغییر، لازم است به این نکته بدیهی اشاره کنم که اساس یادگیری و پیشرفت در بحث قرابت معنایی، فراکتابی و براساس مفاهیم و درگیری با آن‌هاست، نه به شیوه درس به درس. (همان‌طور که در مقدمه و فصل دو کلمه حرف حساب هم توضیح داده‌ام) اما همه می‌دانیم تسلط بر مفاهیم خود کتاب درسی در روند تکامل این بحث، تأثیر دارد. تغییرات کتاب‌های درسی در بعضی قسمت‌ها در حد تغییر اسم درس یا جابه‌جا کردن درس‌ها بوده که این مورد اهمیتی ندارد (فرض کنید شما مفاهیم درس ۲ را در درس ۱۷ بیاموزید، چه فرقی دارد!) این موارد و جابه‌جایی‌ها را در اینجا ذکر می‌کنم و سپس مواردی که به کتاب‌های مربوط به کنکور ۱۴۰۰، ۱۴۰۱ و بعد از آن در کتاب‌ها اضافه شده، قرار می‌گیرد.

## موارد جابه‌جا شده یا تغییر نام داده

در کتاب درسی مربوط به کنکور قبل از ۱۴۰۰	در کتاب درسی مربوط به کنکور ۱۴۰۰ و بعد	
درس نهم: غرّش شیران	درس نهم: بیداد ظالمان (تغییر نام)	فارسی دهم
درس چهاردهم: کوزه	درس چهاردهم: ای رفیق (تغییر نام)	فارسی دهم
درس دوم: خسرو	درس شانزدهم: خسرو (جابه‌جایی)	فارسی دهم

در کتاب فارسی دهم چاپ ۱۳۹۸ (که مربوط به کنکور سال ۱۴۰۱ و بعد از آن می‌شود) فصل‌های ۲ و ۴ به طور کامل جابه‌جا شده‌اند؛ به عبارتی کل فصل «ادبیات پایداری» و «ادبیات سفر و زندگی» جابه‌جا شده‌اند. لازم است دانش‌آموزان کنکور ۱۴۰۱ و بعد از آن به این تغییر و جابه‌جایی توجه کنند:

سفر به بصره و شبی در کاروان	کلاس نقاشی و پیرمرد چشم ما بود	پاسداری از حقیقت و دیوار عدل	بیداد ظالمان و همای رحمت	
درس ۳	درس ۵	درس ۸	درس ۹	کنکور ۱۴۰۰
درس ۸	درس ۹	درس ۳	درس ۵	کنکور ۱۴۰۱ و بعد

در کتاب فارسی یازدهم چاپ ۱۳۹۸ (که مربوط به کنکور سال ۱۴۰۰ و بعد از آن می‌شود) فصل‌های ۲ و ۴ به طور کامل جابه‌جا شده‌اند؛ به عبارتی کل فصل «ادبیات پایداری» و «ادبیات سفر و زندگی» جابه‌جا شده‌اند. لازم است دانش‌آموزان کنکور ۱۴۰۰ و بعد از آن به این تغییر و جابه‌جایی توجه کنند.

در کوی عاشقان و چنان باش	ذوق لطیف و میثاق دوستی	در امواج سند و چو سرو باش	آغازگری تنها و تا غزل بعد	
درس ۳	درس ۵	درس ۸	درس ۹	کنکور ۹۹
درس ۸	درس ۹	درس ۳	درس ۵	کنکور ۱۴۰۰ و بعد

## درس ۲ فارسی دهم (چاپ ۹۷)

## روان خوانی: دیوار

همین امروز باید استاد عباس را ببینیم که بیاید دیوار را بسازد. به کس دیگری نمی‌شود اطمینان کرد.

بله دیگر، تو این دور و زمانه به کسی نمی‌شود اطمینان کرد؛ عجب روزگاری است.

## مفهوم

♦ بدشدن روزگار و عدم اعتماد به آدم‌ها

- ♦ در این دنیا که مردانش عصا از کور می‌دزدند / من از خوش‌باوری، آن‌جا محبت جستجو کردم
- ♦ چه روزگار غریبی / برادری، سخنی بیش نیست / و معنی لغت آشتی، شبیخون است /
- پسر به خون پدر تشنه‌ست
- ♦ به اندیشیدن خطر مکن / روزگار غریبی‌ست، نازنین / آن‌که بر در می‌کوبد شباهنگام
- به کشتن چراغ آمده است

دیگر نمی‌توانست به خانهٔ بهم‌ن برود. عمله بناها و دیوار، راه را بر او بسته بودند.

هرچه فکر می‌کرد نمی‌فهمید چه احتیاجی به دیوار هست و چرا پدرش این همه در ساختن آن، اصرار دارد.

جلوی چشم‌های غم‌زده‌اش، دیوار مثل دیو ایستاده بود و با اخم به او نگاه می‌کرد.

## مفهوم

♦ فاصله و جدایی و شکایت از آن

- ♦ خوشا به حال گیاهان که عاشق نورند / و دست منبسط نور، روی شانهٔ آن‌هاست /
- نه، وصل ممکن نیست / همیشه فاصله‌ای هست
- ♦ دل من با دل تو / هر دو بیزار از این فاصله‌هاست
- ♦ درد این فاصله‌ها منو به فریاد می‌کشد / تووی خرمین سکوتم شعله‌های آتیشه
- ♦ دی، ما و می و عیش خوش و روی نگاری / و امروز غم جدایی و فرقت یار
- ♦ مانعش از آب، آن دیوار بود / از پی آب، او چو ماهی، زار بود
- ♦ تا که این دیوار، عالی‌گردن است / مانع این سرفرو آوردن است

## درس ۸ فارسی دهم (چاپ ۹۷)

### پاسداری از حقیقت

خون تو شرف را سرخگون کرده است.

**مفهوم**

♦ شرافت

† به جان اوست مرگب، سعادتِ ابدی / به ذات اوست مخمّر، شرافتِ ازلی †

در فکر آن گودالم / که خون تو را مکیده است / هیچ گودالی چنین رفیع ندیده  
بودم / در حضيض هم می‌توان عزیز بود / از گودال پیرس

**مفهوم**

♦ ارزش هر جایی، به چیزی است که درون آن قرار دارد.

† شرف المکان بالمکین (ارزش هر جای و جایگاهی به کسی است که در آن قرار گرفته است). †

شمشیری که بر گلوی تو آمد / هر چیز و همه چیز را در کاینات / به دو پاره کرد:  
هر چه در سوی تو، حسینی شد / دیگر سو، یزیدی / آه، ای مرگِ تو معیار

**مفهوم**

♦ تقابل و جدایی بدی و خوبی

♦ وجود داشتن معیار برای سنجش خوب و بد

† در کرب و بلا بی‌طرفان، بی‌شرفانند / تاریخ همان است یزیدی و حسینی †

مرگت چنان زندگی را به سُخره گرفت / و آن را بی‌قدر کرد / که مردنی چنین /  
غبطهٔ بزرگ زندگانی شد.

**مفهوم**

♦ ارزشمندی مرگ باشرافت و بی‌ارزشی زندگی

† خنده‌ای زد بر شهادت تا به دیدارش رسید / او شهادت را چنان گویی که خاطر خواه بود †

خونت با خون‌بهایت حقیقت / در یک تراز ایستاد  
 و عزمت، ضامن دوام جهان شد / که جهان با دروغ می‌باشد / و خون تو امضای راستی است  
 تو تنها تر از شجاعت / در گوشه روشن وجدان تاریخ ایستاده‌ای / به پاسداری از  
 حقیقت و صداقت / شیرین‌ترین لبخند بر لبان اراده توست

### مفهوم

♦ حقیقت و راستی و صداقت و دفاع از آن‌ها و رواج آن‌ها

† رسم آزادی و بی‌کار حقیقت‌جویی همه جا، صفحه تابنده آیین تو بود †  
 † و بَدَل مَهْجَتَه فَبِك لَيْسَتَنْقَدَ عِبَادِك مِنَ الْجَهَالَةِ خَيْرَ الصَّلَاةِ (او، حسین، خونس را †  
 در راه تو داد تا بندگانت را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات بخشد)

چندان تناوری و بلند / که به هنگام تماشا / کلاه از سر کودکِ عقل می‌افتد

### مفهوم

♦ بی‌ارزشی و بی‌اعتباری و ناتوانی عقل در مقابل عظمت تو

† عاشقی خود نه کار فرزانه است عقل در راه عشق، دیوانه است †  
 † عقل سرگردان چه داند ذوق بزم عاشقان؟ ناسزایی خود کجا باشد سزای کوی عشق؟ †  
 † عقل در راه عشق نابیناست عاقلی، کار بوعلی سیناست †  
 † عقل تو چون قطره‌های است مانده ز دریا جدا چند کند قطره‌ای، فهم ز دریای عشق؟ †

## درس ۹ فارسی دهم (چاپ ۹۷)

### شعرخوانی: همای رحمت

دل اگر خدانشاسی همه در رخ علی بین به علی شناختم من، به خدا قسم، خدا را

### مفهوم

♦ شناخت خداوند از راه علی  
 ♦ خداوند در چهره علی متجلی است.

† مرا ز حسن تو، صنع خدای ظاهر شد تو را شناختم، آن‌گه خدانشناس شدم †  
 † منت خدای را که به جود امام حق بشناختم به حق، یقین و حقیقتش †

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

مفهوم

لطف و کرم و درویش‌نوازی

- + با هزاران آرزومان خوانده است
- + مرده زنده کرده عیسی از کرم
- + حق ببردش باز در بحر صواب
- + چون کسم کردی اگر لابه کنم
- + از مرّوت باشد ارشادم کنی
- + بی‌اجابت بر دعاها می‌تنید
- + آب دارد صد کرم، صد احتشام
- + مصطفی آمد عیادت سوی او
- + گر عتابی کرد دریای کرم
- + پس کرم‌های الهی بین که ما
- + پس بیفزای حاجت ای محتاج، زود
- + وعده اهل کرم، گنج روان
- + چند خورشید کرم افروخته
- + کم نخواهد گشت دریا زین کرم
- + حضرت پررحمت است و پرکرم
- + حق آن قدرت که آن تیشه تو راست
- + بهر ما غرس کرم بنشانده است
- + من به کف خالق عیسی درم
- + تا بشستش از کرم آن آب آب
- + مستمع شو لابه‌ام را از کرم
- + وقت و بی‌وقت از کرم یادم کنی
- + از کرم لَبّیک پنهان می‌شنید
- + که پلیدان را پذیرد والسلام
- + چون همه لطف و کرم بُد، خوی او
- + بسته کی گردند درهای کرم
- + آمدیم آخر زمان در انتها
- + تا بجوشد در کرم، دریای جود
- + وعده نااهل شد، رنج روان
- + تا که ابر و بحر جود آموخته
- + از کرم، دریا نگردد بیش و کم
- + عاشق او هم وجود و هم عدم
- + از کرم کن این کزی‌ها را تو راست

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا؟

مفهوم

مدارا کردن با دشمن

- + آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
- + هر که اندر راه ما خاری فکند از دشمنی
- + با دل آزاران مدارا کن که هیچ از شأن شهد
- + با مخالف، او مدارایی کند
- + چون درشتی می‌کند دشمن، تو نرمی پیشه کن
- + دل به دشمن چون ملایم شد، مصفا می‌شود
- + خواهی از دشمن نادان که گزندت نرسد
- + با دوستان مرّوت، با دشمنان مدارا
- + هر گلی کز باغ وصلش بشکفتد، بی‌خار باد
- + کم نگردد گر سپر در پیش زنبور افکند
- + در دل او، خویش را جایی کند
- + نرمی از دل، کینه‌ها بیرون یکایک می‌کند
- + سنگ با آتش چو نرمی کرد، مینا می‌شود
- + رفق پیش آر و مدارا و تواضع کن و جود

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت متحیرم چه نام شه ملک لافتی را؟

### مفهوم

◆ فوق بشر بودن علی  
◆ عظمت شخصیت علی

◆ آدمی چون تو در آفاق، نشان نتوان داد بلکه در جنت فردوس نباشد چو تو حور

◆ فکر کردم که بگویم به چه مانی تو؟ لیکن متحیرم نه چنانم که بدانم به چه مانی

ز نوای مرغ یاقق بشنو که در دل شب غم دل به دوست گفتن چه خوش است شهریارا

### مفهوم

◆ راز و نیاز با محبوب

◆ هر جا که دری بود به شب دربندند الا در دوست که شب باز کنند

◆ مرغ خوشخوان را بشارت باد کاند راه عشق دوست را باناله شب های بیداران خوش است

◆ ندانم نوحه قمری به طرف جویباران چیست مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانروزی

◆ گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ، تسبیح گوی و من، خاموش

## درس ۱۲ فارسی دهم (چاپ ۹۷)

### گنج حکمت: عامل و رعیت

سرِ گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید

### مفهوم

◆ باید جلوی ظلم و ستم و اتفاق بد را از ابتدا گرفت.  
◆ پیشگیری مهم تر از درمان است.

◆ چو گرگ خبیث آمدت در کمند بکش ورنه دل، برکن از گوسفند

◆ کنون کوش کآب از کمر درگذشت نه وقتی که سیلاب از سر، گذشت

◆ علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد دریغ، سود ندارد چو رفت کار از دست



## درس ۱۸ فارسی دهم (چاپ ۹۷)

### روان خوانی: سه پرسش

مهم این است که انسان با وقت گذرانی بیهوده، خود را آشفته نسازد.  
بدان که فقط یک زمان بسیار مهم وجود دارد و آن «حال» است.

#### مفهوم

♦ حال را غنیمت دانستن و اهمیت وقت و به بطالت نگذراندن آن

- ♦ دلا تا می‌توان امروز فرصت را غنیمت دان که در عالم نمی‌داند کسی، احوال فردا را
- ♦ صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق نیست فرداگفتن، از شرط طریق
- ♦ حالیا حال را غنیمت دان تا شود روشن از نتیجه حال

گروهی دانش‌اندوزی را مهم‌ترین کار جهان می‌دانستند.

#### مفهوم

♦ اهمیت دانش و علم

- ♦ درخت تو گربارِ دانش بگیرد به زیر آوری، چرخ نیلوفری را
- ♦ به دانش زندگانی کن همه جای که تا دانا و نادان بوسدت پای
- ♦ توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر، بُرنا بود

کدام کار از همه مهم‌تر است و بیش از همه باید به انجامش همت کنیم؟ مهم‌ترین کار، نیکی کردن به اوست، زیرا انسان تنها برای نیکی کردن آفریده شده است.

#### مفهوم

♦ نیکی کردن به انسان‌ها

- ♦ از ما بشنو نصیحتی خوش نیکی کن و نیکیش جزا جو
- ♦ تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز
- ♦ نیک باشی ز دردسر رستی و ر بدی، جمله عهد بشکستی

## درس نیایش فارسی دهم (چاپ ۹۷)

## الهی

الهی، عاجز و سرگردانم، نه آنچه دارم، دانم و نه آنچه دانم، دارم

**مفهوم**  
 ◆ نادانی و ناتوانی انسان

◆ چون توانستم، ندانستم چه سود چون که دانستم، توانستن نبود

بر کشت‌های ما جز باران رحمت خود مبار

**مفهوم**  
 ◆ عفو و رحمت الهی نسبت به اعمال ما

◆ به چشم مرحمت سویم نظر کن شفیعِ آخرت، خیرالبشر کن

به لطف ما را دست گیر و به کرم، پای‌دار

**مفهوم**  
 ◆ لطف و کرم الهی و کمک به بنده

◆ کنون گر دست‌گیری جای آن است که گر دست‌گیری، رفتن از دست  
 ◆ به راه این امیدِ پیچ‌درپیچ مرا لطف تو می‌باید، دگر هیچ

الهی، حجاب‌ها را از راه بردار و ما را به ما مگذار

**مفهوم**  
 ◆ طلب از بین رفتن آنچه بین بنده و خدا فاصله انداخته

◆ بیا و پرده برافکن که هست خواجه را شکیب کم ز کم و اشتیاق بیش از بیش

## درس ۱ فارسی دهم (چاپ ۹۸)

### گنج حکمت: پیرانه خرد

آنکه حزم زیادت داشت و بارها دست برد زمانه جافی را دیده بود، سبک روی به کار آورد و از آن جانب که آب درمی آمد، بر خود بیرون رفت.

**مفهوم:**  
♦ استفاده از عقل و تجربه و نجات یافتن

- + خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای
- + تو چیزی میدان کز خرد برتر است خرد بر همه نیکوییها سر است
- + دلی کز خرد گردد آراسته چو گنجی بود پر زر و خواسته

غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد.

آنکه غفلت بر احوال وی غالب و عجز در افعال وی ظاهر بود، حیران و سرگردان و مدهوش و پای کشان، چپ و راست می رفت و در فراز و نشیب می دوید تا گرفتار شد.

**مفهوم:**  
♦ غفلت و تبعات آن

- + غفلت زدگان دیده بیدار ندانند از مرده دلی قدر شب تار ندانند

هر چند تدبیر در هنگام بلا فایده بیشتر ندهد؛ با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن تأخیر صواب بیند. وقت ثبات مردان و روز فکر خردمندان است.

**مفهوم:**  
♦ خردورزی و امیدواری به کارساز بودن آن

- + غافل مباش ارعاقلی، دریاب اگر صاحب دلی باشد که توان یافتن دیگر چنین ایام را
- + خرد ورز، ازیرا سوی هوشمند ز جاهل بسی به بود موش و مار

پس خویشتن مرده کرد و بر روی آب می‌رفت. صیّاد او را برداشت و چون صورت شد که مرده است، بینداخت. به حیلت خویشتن در جوی افکند و جان به سلامت برد.

### مفهوم

♦ مردن باعث زنده ماندن

- † ای حیات عاشقان در مردگی دل نیابی جز که در دل بردگی
- † بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما
- † همان به کاین نصیحت یاد گیریم که پیش از مرگ یک نوبت بمیریم

## درس ۳ فارسی یازدهم (چاپ ۹۸)

### ابیات اضافه شده

زهر سو بر سواری غلت می‌خورد تن سنگین اسبی تیرخورده  
به زیر باره می‌نالید از درد سوار زخم‌دار نیم‌مرده

#### مفهوم

- ◆ کشته شدن سربازان بسیار
- ◆ زخمی شدن سربازان بسیار

به یاری خواهیم از آن سوی دریا سوارانی زره‌پوش و کمان‌گیر  
دمار از جان این غولان کشم سخت بسوزم خانمان‌هاشان به شمشیر

#### مفهوم

- ◆ کمک گرفتن از جنگجویان قوی
- ◆ شکست دادن و نابود کردن دشمن

## درس ۱۰ فارسی یازدهم (چاپ ۹۸)

### بانگ جَرَس

وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم دل بر عبور از سدّ خار و خاره بندیم

#### مفهوم

- ◆ آماده حرکت شدن
- ◆ مبارزه و غلبه بر مشکلات

- ✦ جانان من برخیز و آهنگ سفر کن
- ✦ گاه سفر شد باره بر دامن برانیم
- ✦ هزار کوه گرت سدّ راه شوند، برو
- ✦ گاه سفر آمد برادر ره دراز است پروا مکن بشتاب همت چاره‌ساز است
- ✦ گر تیغ بارد گو بیارد جان سپر کن
- ✦ تا بوسه‌گاه وادی ایمن برانیم
- ✦ هزار ره گرت از پا در افکنند نایست

از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم بانگ از جرس برخاست وای من خموشم

### مفهوم

- ♦ رفتن هم‌زمان
- ♦ سستی و نرفتن من

✦ کاروان رفت و تودر خواب و بیابان در پیش وه که بس بی‌خبر از غلغل چندین جرسی ✦  
(غلغل: همه‌مه و فریاد)

✦ کاروان رفت و تودر خواب و بیابان در پیش کی روی، ره‌ز که پرسی، چه کنی، چون باشی ✦

دریادلان راه سفر در پیش دارند پا در رکاب راهوار خویش دارند

### مفهوم

- ♦ آماده حرکت و سفر و مبارزه

گاه سفر آمد برادر، ره دراز است پروا مکن، بشتاب، همت چاره‌ساز است

### مفهوم

- ♦ هنگام حرکت است
- ♦ طولانی بودن راه
- ♦ شتاب کردن
- ♦ استفاده از همت

گاه سفر شد باره بر دامن برانیم تا بوسه‌گاه وادی ایمن برانیم

### مفهوم

- ♦ حرکت
- ♦ رسیدن به مقصود

وادی پر از فرعونیان و قبطیان است موسی جلودار است و نیل اندر میان است

### مفهوم

- ♦ وجود دشمنان و ظالمان
- ♦ داشتن رهبر توانا بر غلبه بر مشکلات

تنگ است ما را خانه تنگ است ای برادر بر جای ما بیگانه تنگ است ای برادر

مفهوم

- ◆ دشمن ستیزی
- ◆ ننگ بودن حضور دشمن در سرزمین‌ها

فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرد تخت و نگین از دست اهریمن بگیرد

مفهوم

- ◆ پس گرفتن وطن
- ◆ غلبه بر دشمن

یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد ای یاوران باید ولی را یآوری کرد

مفهوم

- ◆ رهبر، قصد نابودی دشمن را کرده
- ◆ کمک به رهبر

حکمِ جلودار است بر هامون بتازید هامون اگر دریا شود از خون، بتازید

مفهوم

- ◆ هجوم حتی در صورت دادن شهدای بسیار

فرض است فرمان بردن از حکمِ جلودار گر تیغ بارد، گو بیارد، نیست دشوار

مفهوم

- ◆ اطاعت از رهبر
- ◆ نترسیدن از مشکلات

جانان من برخیز و آهنگ سفر کن گر تیغ بارد، گو بیارد، جان سپر کن

مفهوم

- ◆ آماده حرکت و هجوم شدن
- ◆ نترسیدن از مشکلات

جانان من برخیز بر جولان برانیم زان جا به جولان تا خط لبنان برانیم

مفهوم

- ◆ حرکت تا جولان
- ◆ تاخت و تاز بر دشمن

آنجا که هر سو صد شهید خفته دارد آنجا که هر کویش غمی بنهفته دارد

مفهوم

- ◆ شهادت
- ◆ غم

جانان من اندوه لبنان گشت ما را بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را

مفهوم

- ◆ همدردی با مظلومان لبنان

باید به مژگان رفت گرد از طور سینین باید به سینه رفت زین جا تا فلسطین

مفهوم

- ◆ مقدس بودن سرزمین فلسطین
- ◆ رفتن به فلسطین به هر شیوه‌ای

جانان من برخیز و بشنو بانگ چاوش آنک امام ما علم بگیرفته بر دوش

مفهوم

- ◆ حرکت و هجوم پشت سر رهبر

تکبیر زن، لیبک گو بنشین به رهوار مقصد دیار قدس همپای جلودار

مفهوم

- ◆ حرکت به سمت فلسطین